جوابیه مقاله «از جندی شاپور تا دزفول»

دزفول به سبب رشادت‏ها و قهرمانی‏ها در دفاع از ایران اسلامی در جنگ تحمیلی هشت‏ ساله و تقدیم دو هزار و ششصد شهید،عنوان‏ شهر نمونه یافت و بعد از پایداری در برابر ویرانگری 128 موشک دشمن،به تعبیر زیبای‏ امام(ره)دین خود را به اسلام ادا کرد.

متأسفانه در شماره 198 کیهان فرهنگی‏ مطلبی چاپ شد که در آن به مردم حماسه ساز «دار المؤمنین»دزفول،نسبت‏های ناروایی‏ داده شد و موجب دلگیری و ناراحتی عمیق‏ آنان گردید،اما اهالی شجاع و با معرفت‏ خاستگاه شیخ اعظم انصاری-از استوانه‏های‏ فقه شیعه-هنگام اعتراض به محتوای مقاله‏ برخوردی متین،و از سر بزرگ منشی داشتند که نشانگر اخلاق و ادب اسلامی‏شان است.

کیهان فرهنگی بدون هیچ گونه عذر و بهانه‏ای در چاپ چنین نوشتاری خطای خود را می‏پذیرد و از اهالی محترم شهر مقاوم دزفول‏ عذر خواهی می‏کند و از نویسندگان و پژوهندگان نیز انتظار دارد که در آثار خود با وفاداری به مستندات علمی،از برداشت‏های‏ شخصی دربارهء افراد حقیقی و حقوقی به ویژه‏ درباره اهالی یک شهر و منطقه و نیز اقوام‏ مختلف ملت سرافراز ایران اجتناب ورزند.

کیهان فرهنگی حفظ شأن و حیثیت و احترام اهالی هر شهر و دیار و منطقه‏ای و پاسداشت سابقه تاریخی و فرهنگی همه فرق و اقوام ایرانی را همیشه از سیاست‏های بنیادی‏ خود دانسته و تا کنون در رعایت همه جانبه آن‏ کمال اهتمام را داشته است و اشتباه غیر عمد مورد نظر که در عجله قبل از تعطیلات محرم و نوروز واقع شده،به ویژه بعد از تذکرهای‏ خیر خواهانه اهل فکر و فرهنگ دزفول،موجب‏ شده است که در هر شرایطی بر دقت خود هنگام انتخاب مقالات بیافزاید.

از متولیان مؤسسه«دزفول شناسی»هم‏ سپاسگزاریم که با تدارک مقاله‏ای در صدد پاسخ گویی علمی برآمده‏اند.

در کیهان فرهنگی شماره 198(فروردین‏ 1382)مقاله‏ای به چاپ رسیده است تحت عنوان‏ «ازجندی شاپور تا دزفول»به قلم آقای اردشیر سگوند،تلاش نویسنده برای اثبات این مطلب‏ است که در دزفول تداوم حیات«جندی شاپور است‏ و ساکنان اصلی و اولیه دزفول نه ایرانی بوده‏اند و نه‏ مسلمان اما آنان طی سکونتشان در ایران به لحاظ دینی و نژادی با ایرانیان مسلمان در آمیخته‏اند در حالی که برخی ویژگیهای نژادی و فرهنگی خود را همچنان حفظ کرده‏اند.»

اصرار نویسنده برای اثبات مطلب فوق که‏ چند بار ترجیع بندوار آن را تکرار کرده است موجب‏ شده که برخی از حقایق تاریخی را یا نادیده بگیرد یا انکار کند،از جمله:

1-نوشته‏اند«جندی شاپور در آغاز یک اردوگاه‏ نظامی بوده است که اسرای رومی و بخشی از سپاهیان ایران در آن اسکان یافته‏اند و نام این شهر نیز مؤید این مدعا است.»

در این که برای وجه تسمیه شاپور نظریات‏ متعددی ابراز شده است و همه نیز جنبه نظری و ذوقی دارند و هیچکدام به طور قطعی به اثبات‏ نرسیده‏اند تردیدی نیست.اما آن چه تردید ناپذیر است این است که این شهر بنا به مشهور به وسیله‏ شاپور اول(241-271 م)بنا شده است و از همان‏ اوایل امر مرکزیت علمی یافت و حتی به نقل از مورخان،شاپور فرمان داد تعدادی از کتب یونانی‏ به پهلوی ترجمه شود و آنها را در شهر مذکور گرد آورند و گویا به فرمان شاپور گندیشاپور مرکزیت طب یونانی یافته است(1)

این شهر در عهد شاپور ذو الاکتاف سی سال‏ پایتخت بوده است و در عهد انوشیروان دانشمندان‏ سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زردشتی‏ در آنجا مشغول کار بوده‏اند.توجه به این علما کمتر به فلسفه و ریاضیات و بیشتر به طب بوده و اصولا مدرسه طب گندیشاپور و بیمارستان آن در اواخر عهد ساسانی به مراحل عالی شهرت ارتقاء یافته بود.در این مدرسه از تجارب ملل مختلف‏ یعنی طب ایرانیان و هندوان و اسکندرانیان و علمای‏ سریانی استفاده می‏شد«و ایشان فضایل هر فرقه را گرفتند و بر آنچه قبلا استخراج شده بود چیزی‏ افزودند.»(2)این امر تا دوران اسلامی ادامه داشته‏ است تا زمانی که منصور عباسی بیمار می‏شود و رئیس بیمارستان گندیشاپور«جورجیس پسر بختیشوع»را به بغداد می‏کشاند و پسر خویش را به‏ جای خود منصوب می‏کند و به خدمت خلیفه‏ می‏شتابد و به اصرار خلیفه در بغداد می‏ماند.

از دیگر علمای این دانشگاه طبی،بجز جورجیس و پسرش بختیشوع،عیسی بن شهلانا و شاپور بن سهل و ماسویه و پسر او یوحنا و عیسی‏ بن چهار بخت و دهشتک و برادر زاده او میخائیل را می‏توان نام برد.حوزه علمی جندیشاپور از قرن‏ سوم هجری که بغداد شهرت یافت مقام سابق خود را از دست داد.از جمله کتب طبی که در اولین‏ عهد اسلامی در دکان‏های دارو فروشان مورد استفاده بود کتاب شاپور بن سهل گندیشاپوری‏ (متوفی 255)است که به قول ابن ندیم صاحب‏ بیمارستان گندیشاپور بود و کتاب او موسوم به‏ «کتاب الاقراباذین»در بیست و دو باب بوده‏ است.»(3)

پس سابقه جندی شاپور مربوط به پیش از اسلام‏ است و شهری نیست که برای غیر ایرانیان ساخته‏ شده باشد بلکه هدف اصلی از بنای این شهر تأسیس‏ یک مرکز علمی است و علت زوال آن بر خلاف‏ سخن نویسنده مقاله«از جندی شاپور تا دزفول» تعطیل شدن دانشگاه آن بوده است«نه آسیب دیدن‏ شبکه آبیاری و آب رسانی»چه علت وجودی این‏ شهر مرکزیت علمی آن بوده است نه کشاورزی آن‏ و نویسنده محترم مقاله عمدا یا سهوا هیچ اشاره‏ای‏ به این سوابق درخشان علمی نکرده است.اگر شهر دزفول آن طور که نویسنده محترم مرقوم فرموده‏اند «جانشین جندی شاپور»باشد.زهی افتخار.

2-آنچه در مورد نام‏های جندی شاپور و وجه‏ تسمیه آنها در این مقاله هست بیشتر جنبه حدس و گمان دارد و گاه نقض غرض است،مثلا نوشته‏اند: «اهالی سوریه برای اظهار همدردی با همکیشان‏ تحت آزار خود شهر جندی شاپور را که مرکز این‏ شکنجه‏ها و آزارها بوده است از سر توهین و تحقیر «بیت رباط»نامیدند یعنی طویله و اصطبل.»از این نام پیداست که لشکریان شاپور به طور کنایی«چارپا» خوانده شده‏اند.فراموش نکنیم که اگر این شهر مسکن غیر ایرانیان باشد این تحقیر و توهین،بیشتر به آنها برمی‏گردد و این نقض غرض است.

3-ایشان«اندامش»و«انوشبرد»را نیز از اسامی‏ جندی شاپور دانسته‏اند.در حالی که خود با استناد به نوشته ابن حوقل آورده‏اند که«از لور تا پل شهر اندامش دو فرسخ و از این پل تا جندی شاپور نیز دو فرسخ است»پس تلاش در اثبات این مطلب که‏ اندامش و انوشبرد همان جندی شاپور است تلاشی‏ است بیهوده و اندامش«نام طعن آمیز جندی شاپور» نیست.

4-نوشته‏اند که«دومین شهر دزفول روناس‏ بوده است»شاید منظور دومین شهر دزفول و بعد ریشه‏یابی کرده‏اند که روناس لغتی است لری به‏ معنی«آسیاب‏های کنار ساحل رودخانه»این امر چه‏ چیزی را ثابت می‏کند جز اینکه مردم لر به دزفول‏ رفت و آمد داشته‏اند.و این امر هیچ کمکی به اثبات‏ نظر نویسنده در غیر ایرانی بودن مردم دزفول‏ نمی‏کند.(البته«رو»در گویش دزفولی مخفف رود است)

5-در زمانی که شیخ اسماعیل قصری در دزفول می‏زیست(قرن ششم)این شهر دژپول‏ (دزفول)نامیده می‏شد.چنانکه جامی در صفحه‏ 421 نفحات الانس فرماید:چون به ملک‏ خوزستان رسید(منظور شیخ نجم الدین کبری)در دژبول در آمد و آنجا رنجور شد که سرانجام به‏ خدمت شیخ اسماعیل قصری می‏رسد.

6-چه دلیلی هست که تنها یهودیان و صابئین و مسیحیان جندی شاپور به دزفول آمده باشند؟پس‏ این شهر بزرگ علمی هیچ ایرانی نداشت و اگر داشت کجا رفتند؟

7-صابئین به دلیل مراسم مذهبیشان بیشتر در کنار رودخانه‏ها زندگی می‏کرده‏اند و این امر اختصاص به دزفول نداشته است.در شوشتر و اهواز و سایر شهرهای مجاور رودخانه‏ها صابئین‏ بودند و این که از چه زمانی به این شهرها آمده‏اند آیا پیش از ظهور اسلام یا بعد از ظهور اسلام؟نیاز به‏ تحقیق دارد ولی مسلما در جندی شاپور نبوده‏اند چون مجاور رودخانه نیست.

8-نوشته‏اند«علاقه فراوان زنان دزفول به‏ داشتن طلا و زیور آلات زرین نیز بازتاب سکونت‏ صابئین در این شهر است»عجبا تا حالا نمی‏دانستیم‏ که تنها زنان دزفول به طلا و زیور آلات علاقه دارند و در شهرهای دیگر نه چنین علاقه‏ای هست و نه‏ مغازه‏های طلا فروشی،چه صابئین آن جاها نرفته‏اند.

9-یکی از دلایل یهودیت اهالی دزفول را «وجود آرامگاه«بابا حزقیل»که پدر دانیال نبی‏ پنداشته می‏شود در شهر دزفول دانسته‏اند»اولا دانیال فرزند یوحنا ابن یوشیا است که نسبش به یهودا

\*آن چه در مورد نام‏های«جندی‏ شاپور»و وجه تسمیه آن‏ها در «مقاله از جندی شاپور تا دزفول» آمده،بیشتر جنبه حدس و گمان‏ دارد. برادر یوسف می‏رسید نه حزقیل که بعد از یوشع‏ بن نون بر مردم مبعوث شد.ثانیا هیچ دلیلی در دست نیست که شخص مدفون در آن آرامگاه همان‏ حزقیل باشد.ثالثا اگر وجود آرامگاه پیامبر یهودی‏ در شهری دلیل بر یهودیت مردم آن شهر باشد باید این امر را نسبت به وجود حضرت دانیال که محرز است بیان کنیم نه حزقیل که مورد تردید قوی است.

رابعا بقعه‏هایی با نامهای پیامبران در حومه منطقه‏ دزفول تا فاصله تقریبی پنج یا شش فرسخی وجود دارد از قبیل-بقعه اسحاق بن ابراهیم و شمعون در حوالی شهرک امام و طالقانی یا بقعه ادریس و اینها در داخل شهر نیستند.

10-نوشته‏اند که لغت«کنیسه،عبادتگاه‏ یهودیان»در گویش دزفولی مانده و«هنوز به عنوان‏ بخشی از ساختمان در بافت کهن معماری دزفول‏ دیده می‏شود.»

اولا در دزفول کنیسه به سقف راه پله گفته‏ می‏شود که هیچ ارتباطی با معبد ندارد.ثانیا اگر به‏ «فرهنگ معین»مراجعه فرمایید ملاحظه می‏کنید که‏ کنیسه هم معبد یهود است و نصاری و فرموده‏اند امروزه در عربی معبد یهود را کنیس و معبد نصاری‏ را کنیسه گویند و در دزفولی لغت عربی فراوان‏ است.

11-نوشته‏اند:«گرایش و علاقه فراوان مردم‏ دزفول به تجارت و بازار و کسب ثروت که بدون‏ شک یادگار تاجر پیشگی و روحیه مال اندوزی‏ یهودیان ساکن این شهر است.همین امر،مردم‏ دزفول را بیش از حد در کار بازار و تجارت دقیق و حسابگر کرده است،تا آن جا که به خسیس بودن‏ مشهورند.»اولا تجارت و بازار اختصاص به مردم‏ دزفول ندارد.اولا باید یادآور شویم که بخش‏ بزرگی از مردم این شهر را کشاورزان و اهل حرفه‏ و صنعت تشکیل می‏دهند و تجارت در شهرهایی‏ که بر سر راههای اصلی قرار دارند رونق بیشتری‏ دارند،وانگهی مگر تاجران سایر شهرها دقیق و حسابگر نیستند؟ثانیا جمله انتهایی«به خسیس بودن‏ مشهورند»یک توهین آشکار است چه ایثار و گذشت مردم دزفول را از جهت مال در تأسیس‏ مساجد و درمانگاه‏ها و موقوفات متعدد از حیث‏ مادی و جانفشانی در راه حفظ نوامیس و وطن و آیین از حیث معنوی می‏توان دید.تقدیم 2600 شهید و کسب نام شهر نمونه در عصر انقلاب‏ اسلامی گواه این مدعی است.

12-نوشته‏اند«وجود خانواده‏هایی با نام‏ خانوادگی قبطی در شهر دزفول که به خوبی نشانگر اصل یهودی آنها است»باید عرض کنیم که ما در دزفول خانواده‏هایی به این نام نداریم شاید منظورشان قبیتی یا قطبیتی باشد که قبیط یا قبیت‏ نوعی حلواست و این خانواده‏ها قنادند و حلوای‏ قبیط یا قبیت می‏سازند.قبط مخفف قبیط است.

13-نوشته‏اند،«کنیه و اختلاف سنتی مردم‏ دزفول نسبت به لرها و اعراب همسایه این شهر که‏ یادگار اختلاف دینی و اعتقادی یهودیان ساکن‏ دزفول با مسلمانان منطقه است»نمی‏دانم به کدام‏ جنگ عقیدتی مردم دزفول با همسایگان خود اشاره‏ می‏کند.اگر منظور شوخی‏های لفظی یا برخی‏ رقابت‏های فرهنگی است این امر اختصاص به‏ دزفول ندارد نظیر آن را در اغلب شهرهایی که‏ مجاور همند می‏توان یافت.

14-نوشته‏اند«رنگ تیره پوست و قیافه‏هایی‏ که آنان از دیگر ساکنان منطقه متمایز می‏سازد و نیز زبان آنها که هم چنان نشان گر اصل سریانی آنان‏ است.»عجب نمی‏دانستم که تیرگی پوست دلیل‏ سریانی بودن یا یهودی بودن است لابد مردم آریایی‏ شبه قاره هند همه سریانی یا یهودی‏اند.

15-تلفظ حلقی حروف ح و عین را در گویش‏ دزفولی دلیل سریانی بودن این مردم دانسته است‏ در صورتی که این امر در اثر همجواری این مردم با سرزمین‏های عرب نشین است تا جایی که برخی از همین عرب زبان‏ها نژاد ایرانی دارند.

16-علاوه بر کنیسه وجود کلمه سعبات یا ساباط را که«اصلا به معنی سایبان است»در گویش‏ دزفولی دلیل سریانی بودن این مردم گرفته‏اند و گفته‏اند«در گویش مردم دزفول به راهروهای‏ سر پوشیده درون خیابان‏ها گفته می‏شود».باید عرض کنم که این لغت هم از زبان عربی گرفته شده‏ است و در عربی هم به همین معنی«پوشش رهگذر» است و جمع آن ساباطات و سوابیط است.

می‏توانید به فرهنگ جامع یا لسان العرب مراجعه‏ فرمایید.در لسان العرب آمده است:ساباط: سقیفه بین حافظین و شعری از اصمعی نقل کرده‏ است.

17-گفته‏اند دزفولی‏ها به شنبه«شنبت» می‏گویند.من نمی‏دانم کدام دزفولی شنبه را شنبت‏ تلفظ می‏کند ولی می‏دانم که خورش را خورشت‏ می‏گویند.

18-در مورد نبودن رسم شاهنامه خوانی یا نزدن دهل و سرنا در مراسم تشییع جنازه در دزفول‏ باید عرض کنیم وجود یا عدم این گونه آداب و رسوم‏ دلیل بر این است که هر قوم و ملت یا ساکنین هر شهر دارای آداب و رسوم خاص خود می‏باشند که‏ با نحوه زندگی آنها تناسب دارد.سیری در گوشه و کنار ایران می‏تواند ما را به تفاوت این آداب و رسوم‏ در مناطق مختلف آگاه کند.

به قول اوحدی:

هر زمینی سعادتی دارد هر دهی رسم و عادتی دارد

19-در مورد تدفین در کف شبستان‏هایی که به‏ وسیله پلکان به عمق زمین پایین می‏روند می‏نویسد:«تعدادی از این مقبره‏ها که برخی از آنها متعلق به امام زاده‏های مسلمانان است،زیارتگاه‏ مردم و مورد احترام آنان هستند برای نمونه می‏توان‏ به مقبره امام زاده«سبز قبا»برادر امام رضا(ع)اشاره‏ کرد.«همچنین بقعه علی مالک که ساحل شرقی‏ رود دز در گوشه جنوبی پل قدیم واقع است در شبستان این بقعه دو قبر به نام‏های«ابراهیم»و «عقیل»موجود است که اولا علی(ع)پنداشته‏ می‏شود.این شیوه تدفین یادگار سکونت یهودیان‏ در دزفول است».

باید عرض کنم که پایین بودن قبور نسبت به‏ سطح زمین،دلیل قدمت و اصالت آن قبور است نه‏ رسم یهودیان،کیست که نداند برای دسترسی به‏ آثار باستانی در شهرها و زمین‏های مسکونی باید چند متر زیر زمین برویم.مثلا قبر اصلی شیخ‏ اسماعیل قصری،حدود چهار متر زیرتر از سطح‏ زمین کنونی است.علتش این است که با خراب‏ شدن ساختمان‏ها و بازسازی روی آنها سطح زمین‏ بالاتر آمده است به خصوص ساختمان‏های خشتی‏ و گلی و طاق‏دار قدیم با دیوارهای ضخیم و طاق‏هایی که دو طرف آنها را پر از گل و شن‏ می‏کردند و وقتی خراب می‏شدند توده عظیمی از \*ایثار و گذشت مردم دزفول را از جهت مال در تأسیس مساجد و درمانگاه‏ها و موقوفات متعدد از حیث مادی و جانفشانی در راه‏ حفظ نوامیس و وطن و آیین از حیث معنوی می‏توان دید.

گل روی زمین می‏ماند.به ویژه که می‏گویند از زمان شیخ اسماعیل تا زمان ما سه بار در دزفول‏ زلزله آمده است.پس قرار داشتن قبر در زیر زمین‏ معلول چنین علتی است و اختصاص به دزفول هم‏ ندارد.اگر به مشهد مقدس مشرف شدید از زیر زمین‏ حضرت رضا نیز سراغی بگیرید و آن مکان ملکوتی‏ را زیارت نمایید.ضمنا آثار باستانی شوش نیز از سطح زمین کنونی پایین‏تر است.

20-در مورد تدفین به شیوه زچ نوشته‏اند: «مرده‏ها را در گورهایی به نام زچ که در دیواره‏ ساحلی رود دز کنده می‏شدند قرار می‏دادند.» «وجود این گورها(زچ‏ها)در ساحل رود دز و دفن‏ اموات در کنار آب،قرینه روشن و مطمئن است که‏ بر پایه آن می‏توان گفت:این شیوه خاک سپاری(نه) ایرانی است و نه اسلامی بلکه یادگار مندائیان‏ (صابئین)ساکن دزفول است.»

باید عرض کنم که زچ(نه زج)یعنی گوری که‏ مرده را در آنجا به امانت می‏گذاشتند تا بعد از مدتی‏ به کربلا و دیگر عتبات مقدسه ببرند اختصاص به‏ دیواره ساحلی رود نداشته است بلکه‏ در قبرستان‏های دیگری که از رودخانه فاصله زیادی‏ داشته‏اند مانند قبرستان«بو العلا»،«عباس علی»و «نعل شکن»نیز با خشت و گل زچ‏هایی به ارتفاع‏ تقریبی یک متر ساخته‏اند تا مرده‏ها را در میان آن‏ زچ‏ها امانت بگذارند.در«نعلشکن»که در مکان‏ فعلی اداره ارشاد اسلامی بوده است چند ردیف زچ‏ تا چهل یا پنجاه سال پیش وجود داشت که به منظور شهر سازی و خیابان کشی همراه با قبور دیگر آنها را خراب کردند.البته اگر میتی به دلیل اختلاف ورثه‏ یا مسائل دیگر مدت بیشتری در این زچ‏ها مانده باشد دلیل این نیست که از اول زچ را آرامگاه ابدی او انتخاب کرده باشند به هر حال می‏بایستی میت را از آن حالت و آن مکان بیرون آورد.

21-در مورد نام گذاری نوشته‏اند:«در فرهنگ‏ مردم دزفول برخی نام‏های سریانی نیز دیده شده‏ است.برای نمونه نام«عبده»که نزد مردم دزفول‏ برای نامیدن مردان نامی آشنا و رایج است یک نام‏ سریانی است.»چرا نگوییم یک نام عربی است؟ اکثر نام‏های ما به دلیل مسلمان بودن ریشه عربی‏ دارد.از جمله کلمه عبده که می‏تواند مخفف‏ عبد المحمد باشد چه بیشتر کسانی که به آنها عبده‏ می‏گویند اسم اصلی آنها عبد المحمد است و مخفف شدن اسامی امری رایج،که در مورد اغلب‏ اسامی مرکب مصداق پیدا می‏کند.اگر چه مطلق‏ عبده در اسامی عرب وجود دارد ولی علاقه مردم به‏ استفاده از کلمات ادعیه و قرآن نیز این امر را تقویت‏ می‏کند چه در دعای وحدت می‏خوانیم«و نصر عبده»

22-در پایان مقاله نوشته‏اند:«پیشرفت مردم‏ دزفول در زمینه دانش بویژه علوم دینی و نیز صنعت‏ و تجارت مدیون یهودیان و صابئین ساکن این شهر است که خود دانش اندوزی را از آکادمی علمی‏ نصیبین و مدرسه علمی جندی شاپور به ارث‏ برده‏اند.»

باید پرسید آیا مفهوم سخن وی این است که این‏ همه مجتهدین بنام و تراز اول در تاریخ دزفول همچون‏ شیخ اعظم و عرفای بزرگی همچون سید صدر الدین‏ کاشف دزفولی و شیخ اسماعیل قصری و از رجال‏ الغیبی همچون ملا علیخان قاری دزفولی در دورانهای جدید و قدیم پیشرفت خویش را،بویژه‏ در علوم دینی،مدیون یهودیان و صابئین هستند؟!یا این که نویسنده مقاله تلاش کرده تا اصل و نسب‏ دلاورانی را که در هشت سال دفاع مقدس،با ایثار و فداکاریهای خود دشمن را شکست کشاند،و مردمی‏ که هشت سال،در برابر بمب‏ها و موشک‏های‏ دشمنان مقاومت کردند و لقب شهر نمونه را به خود اختصاص دادند،یهودی معرفی نماید؟!یا این که‏ می‏خواسته بگوید مردمی که امام رحمة الله علیه‏ درباره آنها فرمود:شما دزفولی‏ها دین خود را به‏ اسلام ادا کردید،یهودی الاصل هستند؟!

از مقاله مذکور چنین برمی‏آید که نویسنده اطلاع‏ چندانی درباره موضوعی که در آن قلم فرسایی‏ کرده،نداشته است و تمام بنای سخن را بر احتمالات قرار داده و بر همان اساس حکم قطعی‏ کرده است و شگفتا از مجله کیهان فرهنگی!در روزگاری که کشور نیاز مبرم به وحدت و یکدلی‏ آحاد ملت دارد،اقدام به چاپ چنین مطالب موهنی‏ کرده است.

در پایان،مؤسسه فرهنگی دزفول شناسی، ضمن محکوم کردن چنین اقدامات تفرقه انگیزی، خواستار رسیدگی مراجع ذی صلاح قانونی به این‏ مسأله است.

مؤسسه فرهنگی دزفول شناسی 20/1/82

(1)-تاریخ ادبیات در ایران-ج 1 ص 99

(2)-همان کتاب صفحات 100-تا 102

(3)-تاریخ ادبیات در ایران ج 1 ص 348